

# انسان و اسلام



تعریف انسان در مکتب اسلام در رابطه با کل هستی است. انسان خداگونه‌ای بر سطح خاک است و بعنوان جانشین و خلیفه‌الله معرفی میشود. اسلام جهان را مجموعه‌ای واحد می‌شناسد که ترکیب یافته از آیات و نشانه‌های الهی است. هر یک از این آیات در رابطه با کل هستی است که معنی می‌یابد و تعریف میشود و شناخته میگردد انسان نیز آیه و پدیده‌ای است در مجموعه هستی - که چه در میان تمام آیات و پدیده‌ها مقامی ممتاز و شاخصه‌های مهم اساسی دارد و پدیده‌های دیگر را آفریدگار جهان مسخر و ساخته، اما در بررسی، ماهیت و هویت انسان او را از کل هستی که همه آفریده‌های خداوند هستند جدا نمی‌داند و او را نیز جزئی از این کل بشمار می‌آورد، بنظر اسلام انسان و تمام پدیده‌ها و آیات دیگر مجموعه‌ای متحد و هماهنگ و مرتبط و پیوسته بهم هستند که با تدبیر و قدرت خلاق یک آفریدگار توانا پدید آمده و در یک مسیر و بسوی یک هدف مشخصی در تغییر و حرکت دائم هستند این حرکت و روند یک حرکت تکاملی و رشد یابنده از بینهایت حقیر و پست به بینهایت بزرگ و متعالی است انالله وانا الیه راجعون همه از یک مبدأ و یک آغاز و یک منشاء سرچشمه می‌گیریم و بیک مقصد و غایت در حرکت هستیم و خواهیم رسید که همانا "مبدأ و مقصد مالله است. تمام پدیده‌ها و آیات هستی دارای یک سری صفات مشترک و عمومی هستند که عبارتند از:

۱- حادث و پدیده بودن ۲- دارای شعور و درک و فهم بودن همه آن پدیده‌ها . ۳- حرکت و تغییر دائم ۴- اصل فطری و ذاتی آن حرکتهای و تغییرات در جهت رشد و تکامل آنهاست .

۵- جهت دار و هدفدار بودن و حقیقت خواهی مجموعه هستی .

۶- تقسیم پذیری کل هستی به جهان غیب و جهان شهادت .

۷- لغنا پذیری و مرگ پذیری مجموعه هستی و عدم بقاء

۸- تابعیت پذیری همه آفرینش از یک اراده و تصمیم و حکمت و تدبیر و خالق .

این صفات و ویژگیها برکل هستی حاکم است و تمام مظاهر طبیعی و پدیدههای جهان به جبر و بدون اختیار فرمانبر و مطیع محض تدبیر و امرالله هستند تنها انسان است که در بعضی از این صفات بیان شده دارای قدرت عصیان و اختیار و انتخاب است و این آزادی را دارد که برخلاف فطرت اصیل و خدائیش و برعکس حرکت و جهت تکاملی تمام پدیدهها و آیات آفرینش حرکت کند و از اطاعت و فرمانبرداری سربرتابد .

انسان هم چنانکه گذشت بدو جهان غیب و شهادت ماده و معنی و روح و جسم تقسیم می شود و اسلام بهر دو بعد وجودی انسان نظر دارد یعنی انسان را مجموعه ای از ابعاد مادی و معنوی میداند زائیده لجن و خاک و روح خدائی، ترکیبی از پست ترین مواد جهان و متعالیترین آیات خدائی از حمامسون ، و نفخت فیه من روحی. براین اساس اسلام انسان را تعریف می کند، برایش برنامه تربیتی معین می سازد. اسلام انسان را مجموعه ای شگفت آور از کل هستی و غیب و شهود و خاک و خدای میداند. کلام انسانشناسی بزرگ امام علی (ع) که میفرماید :

انزعم انک جرم صغیر

فیک انطوی العالم الاکبر

آیا می پنداری که فقط همین جرم کوچک و حقیق هستی ؟ حال آنکه جهان بزرگ و پهناور با همه زیبا بیها و زشتیها و پیدا و پنهانش در تو نهفته است . آری استعدادهای شگرفی در تو بالقوه موجود است که در مسیر حیات و زندگی این توهستی که باید آنها را که در مجموعه هستی نیز هست شکوفا سازی و بفعلیت رسانده و بمنصه ظهور گذاری . بنابراین انسان با مجموعه هستی در ارتباط و پیوند است و این روابط را چه خوب حکیم ترمذی بیان نموده و میگوید : انسان با سه عنصر اساسی با جهان هستی در ارتباط است .

۱- با اجزاء و اعضاء مادی که انسان با کل هستی در ارتباط است و با قوانین مادی بعد وجود مادی خویش با قوانین حاکم بر طبیعت در تاثیر و تاثر. اگر در جریان خود طبق قانون مخصوص به خود باشد فطرت ابعاد مادی او منظم و سالم است ، و چنانچه تاثیر گذاری و تاثر پذیری بر خلاف جریان مخصوص بخود باشد فطرت ابعاد مادی وی مختل و ناسالم است این ارتباط را ( رابطه حق ) گویند .

۲- با قلب که سرشار از احساسات و نیروهای گوناگون است و بوسیله این نیروها و احساسات و ارتباط با عوامل خارجی عینی و درونی انواع فعالیتها و حرکات و تغییرات را صورت میدهد ،

اگر قلب آن نیروها و احساسات را منظم و یکنواخت بجریان اندازد رابطه آدمی با عالم هستی ( رابطه عادل ) شمرده میشود .

۳- با عقل که دارای فعالیتها و فعل و انفعالات قانونی متنوعی است که اگر در مجرای قانون انجام پذیرد رابطه انسان با جهان ( رابطه صدق ) نامیده می شود .

۴- انسان دارای قدرت تفکر و تشخیص است .

۵- انسان یک موجود ( آگاه است ) یعنی با قدرت شگفت‌انگیز و تفکر و اندیشه و تشخیص میتواند واقعیت جهان خارج از خویش را درک کند و بفهمد و حتی مسائل پوشیده از (حس) را کشف و تجزیه و تحلیل نماید و در سطح محسوسات متوقف نماند و علت یا علت‌ها را با قدرت استدلال کشف نماید ، بقول پاسکال انسان یکنی‌ضعیفی بیش نیست ، قطره حقیری برای نابودی وی کافی است ، اما اگر تمامی جهان کمر به قتل وی بندند باز هم وی از تمامی جهان شریف تراست زیرا جهان از اینکه انسان را نابود میسازد آگاه نیست اما انسان می‌فهمد که نابود می‌شود یعنی قدرت آگاهی در انسان جوهر و گوهری برتر از وجود است .

۶- انسان یک موجود ( خودآگاه ) است باین معنا که انسان تنها موجودی زنده است که نسبت به خویش علم حضوری دارد و میتواند خود را بشناسد و زوایای وجودی خویش را کشف کند ، تاین - بی فیلسوف معاصر میگوید : تمدن امروز بشر به عالیترین مرحله کمال تاریخی خویش رسیده است زیرا تمدن ساخت انسان امروز است که خود میداند و بزوال است !

۷- انسان یک موجود آفریننده است و باین قدرت است که در ابتدا ابزار میسازد و در مرحله بعد هنر را بوجود می‌آورد . قدرت خلاقیت و ابتکار ناشی از این بعد وجودی انسان است .

۸- انسان موجودی ( آرمان خواه ) و ایده‌آل پرست است و در برابر آنچه هست راضی و خوشنود با کمی تغییر از جلد اول ترجمه و تفسیر نهج البلاغه محمد تقی جعفری

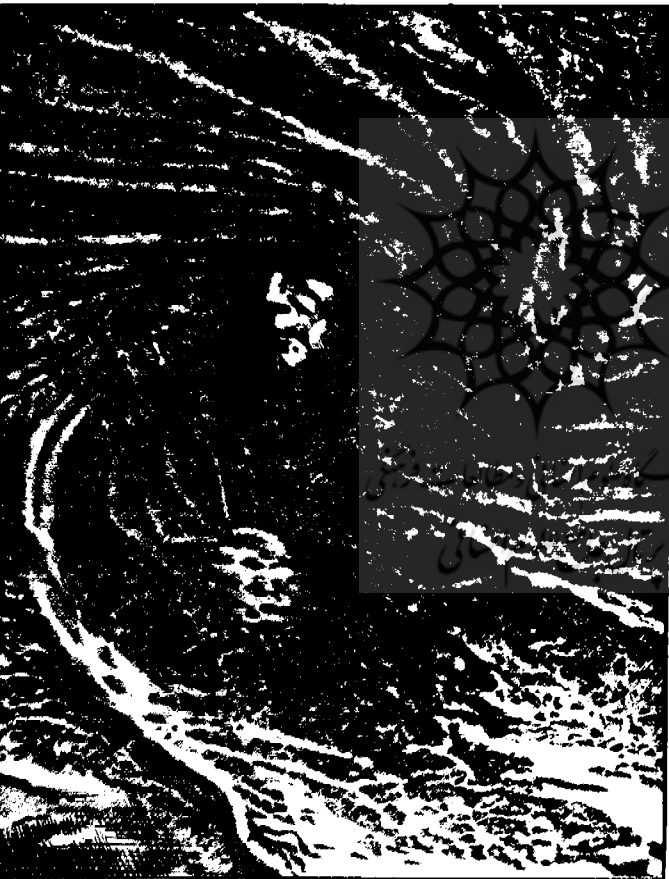
نیست و همیشه می‌کوشد تا به آنچه باید ( باشد ) برسد . و این عامل در انسان است که او را رشد و تکامل می‌بخشد و به سوی هر چه بهتر شدن سوق می‌دهد .

۹- انسان یک ( موجود اخلاقی ) و ارزش خواه است . ارزش عبارت است از رابطه میان انسان و پدیده . یک رفتار و یک عمل که در آن انگیزهای برتر و بالاتر از سودپرستی نهفته است .

۱۰- انسان موجودی شکاک است و به همه چیز به دیده تردید می‌نگرد و همین موضوع او را بدنیال علت یابی و حقیقت طلبی سوق می‌دهد .

اینها نهادهای مشترک و مورد اتفاق مکاتب علمی و فلسفی و مذهبی است و با شناخت این نهادها است که می‌توان انسان را شناخت و با توجه به این ابعاد وجودی انسان است که مکاتب می‌توانند در ساختن و تکامل بخشیدن انسان موفق باشند و شاید بعلت بی‌توجهی به این ابعاد گسترده وجود انسانی است که مکاتب مهم علمی و فلسفی تا به امروز شکست خورده‌اند و توفیقی در جهت رشد آدمی بدست نیاورده‌اند .

- در قرآن راجع به خلقت انسان و خصوصیات فیزیکی و صفات معنوی ورزشی و ضد ورزشی او آیات فراوانی وجود دارد که هر دو بعد وجودی انسان را تصویر می‌کند ، و به ما معرفی می‌نماید :
- ۱- ولقد خلقنا الانسان من صلصال من حماسنون . همانا انسان را از گل سیاه و لجن ولای سالخورده و تغییر یافته آفریدیم
  - ۲- خلق الانسان من صلصال کالفخار - از گل سفالی و خشک مانند گل کوزه گران انسان را آفریدند .
  - ۳- ویدا خلق الانسان من طین - و انسان را نخست از خاک آفرید .
  - ۴- ولقد خلقنا الانسان من سلاله من طین همانا انسان را از خلاصه و زبده خاک خالص



آفریدیم .

ه- خلق الانسان من نطقه

ع- انا خلقنا الانسان من نطقه امشاج - بدرستی که انسان را از آب ته مانده و مختلط آفریدیم .

۷- خلق الانسان من علق - انسان را از خون بسته آفرید .

۸- ثم خلقنا النطقه علقه فخلقنا العلقه مضغه فخلقنا المضغه عظاما فكسونا العظام لحما ثم انشأناه - خلقنا اخبر فتبارك الله احسن الخالقين . آنگاه نطفه (آب زلال) را خون بسته و خون بسته را گوشت - و باز گوشت را استخوان و براستخوانها، گوشت پوشانیدیم و سپس خلقتی نو و دیگر یافت ، آفرین بر قدرت کامل بهترین آفریننده . از مجموع آیات هشت گانه خلقت بعد مادی انسان بطور آشکار استفاده می شود و قرآن در این مورد قسمت مادی و فیزیکی انسان را ناشی از مواد طبیعی مانند خاک و آب می داند آن هم از پست ترین قسمت خاکه گل سیاه و لجن و یا گل لای ته نشین شده گل سفالی که کوزه گران از آن استفاده می کنند یعنی قسمت مادی وجود انسان از حقیرترین و پستترین مواد طبیعت ساخته شده است . اما بعد دیگر انسان را قرآن چنین تصویر می کند :

۱- ونفخ فيه من روحه . و روح خود را در آن کالبد سفالی دمید

۲- فاذا سوتيه ونفخت فيه من روحي ففقوا له ساجدين پس آنگاه که آن عنصر مادی را پردازیم و از روح خویش در او دمیدیم براو سجده کنید .

این دو آیه نیز بعد معنوی و قسمت دوم وجودی انسان را نشان می دهد که روح خدائی است در کالبد انسان دمیده شده و بینهایت بزرگ و ارزشمند است و ارزش آنرا دارد که همه فرشتگان بر او سجده برند و لیاقت آنرا دارد که در جهان و زمین جانشین خداوند و خلیفه الله گردد و در اینجا است که خداوند با زیبایی تمام و در شورانگیزترین سخن می فرماید :

لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم - انسان را در نیکوترین صورت و بهترین قوام آفریدیم و یامی فرماید : انی جاعل فی الارض خلیفه . همانا من در زمین برای خویش جانشین قرار دادم .

حال که هیئت ظاهری و شکل صوری و معنوی انسان رسم شد بهتر است برداشت قرآن از انسان و اینکه انسان چیست ؟ و کیست ؟ و چه باید باشد نیز رسم کنیم و در این مقاله سخن را بپایان بریم بسیاری از آیات قرآن هویت واقعی و اصل و فطری انسان را چنین نمایش میدهد :

انسان خلیفه و جانشین خداوند بر زمین است و به عنوان نایب و نماینده خداوند حکم میراند و در طبیعت تصرف می کند انی جاعل فی الارض خلیفه . یا جعلکم خلائف الارض . شما را جانشینان زمین قرار دادم .

۲- واسطه خلافت خداوندی که انسان داراست آنچه در آسمان و آنچه در زمین است در اختیار و مسخر انسان است و آسمان و زمین در تسلط و تحت اراده انسان است بنابراین انسان از کل هستی بالاتر و والاتر و شریف تر است و همه چیز طفیل هستی اویند : و سخر لکم مافی السموات و مافی الارض جمیانه . آنچه در آسمان و زمین است مسخر شما ساختیم .

۳- تنها انسان است که از نظر علمی ظرفیت فراگیری کل اسماء را داراست بنابراین آمادگی و استعداد فراگیری انسان لانهایهاست وحد و مرزی نمی شناسد و بهر سوی هستی برمی گشاید و گستره

وجود را در زیر بال علم خویش قرار میدهد. و علم آدم الاسما کلها. تمام اسامی و آگاهیها و رموز آفرینش را بانسان آموختیم.

فقط فقط انسان است که در میان مجموع پدیده‌ها و موجودات آفرینش قدرت اختیار و آزادی را دار است و میتواند برخلاف فطرت خویش گام زند و سر از طاعت بیچیده و هراه و خط و عقیدتی را پذیرا شود.

اناهدینا هالسبیل اما شاکرا و اما کفورا. راه حق و باطل و طریق هدایت و ضلالت را به انسان نمایانیم و اوست که با استفاده از این قدرت اختیار و آزادی میتواند انتخاب گمراه خیر و خوب باشد و طبیعتاً شاکر و سپاسگزار و میتواند ناسپاسی کند و باطل را برگزیند.

۴- تنها انسان است که علاوه بر آگاهی و درک جهان بیرون دارای یک نوع خودآگاهی است،  
۵- در اثر همین خودآگاهی است که بر نیک و بد و خیر و شر و مسیری که برگزیده‌است درک واقعی دارد و در انتخاب راه است که جوشش از درون او زبانه میکشد و شعله وجدان ملامتگر و یامطمئن است که در او فروخته میگردد و لا اقسام بالنفس اللوامه یا ایتهما النفس المطمئنه.

۶- انسان فطرتاً خداجو و خداپرست است و مدام در اضطراب و تشنه رسیدن و صلح حق باقی و جهک للذین فطره الله اللتی فطر الناس علیها. چه‌رامت را به سوی دین نگهدار همان سرشت خدائی که همه مردم را از آن و بر آن سرشته‌است.

۷- آفرینش انسان بر اساس معیار و ملاکی خاص و هدفدار بوده‌است نه از روی تصادف و اتفاق و بیهوده و عبث. انسان موجودی انتخاب شده و برگزیده است بر اساس تدبیری حکیمانه: ما خلقت الجن و الانس الا لیبعدون پریان و آدمیان را جز برای آنکه عبادت کنند نیافریدیم. — و این شاهکار خلقت و هدف آفرینش است در انسان و پری یعنی که عبادت راه است و عبد پیونده عبادت و عبد هر دو راه خدائید که باید کوبیده شوند و هموار و مسطح و صراط مستقیم شود تا نور خدائی در او حلول یابد از آن بگذرد پلی جهت عبور خدا و انسان. که عبادت نور معرفت است و عرفان و آشنائی و نزدیکی بالله و در جوار او زیستن.

۸- انسان موجودی است مضطرب و سرگردان و رها شده در عالم هستی که در کشاکش طوفانها و سیل‌های بنیان‌کن جز با یاد خدا آرام نگیرد و جز بانام او آرامش نیپذیرد الا بذكر الله تطمئن القلوب همانا با یاد خداست که دل‌های (آدمیان) آرام گیرد.

۹- اگر انسان در این مسیر و در این حرکت از یاد خدا غافل شود و ذکر خدا را فراموش کند تو گوئی خویش را از یاد برده و اصلت انسانی خویش را از دست داده است و این تعبیر قرآن‌که: ولاتکونوا کالذین نسوا الله فانسهام انفسهم چونانکه خدائی را فراموش کردند و خداوند نیز خویش وجودی آنها را از یادشان بردمی باشد. آنها البته شدند انسانی که خویششان را نیابد و به یاد نیاورد و نشناسد خدایرا فراموش می‌کند و آنکه خود را یافت خدایش را یافته است من عرف نفسه فقد عرف ربه (حدیث نبوی)

۱۰- بر محور این ملاکها و ارزشهای انسانی است که مقام و عظمت انسان تا آنجا می‌رود و می‌رسد که لیاقت و ارزش امانتدار خدائی را می‌یابد و تحمل آن شکوه و جلال و شکیبائی آن با مسئولیت را دارا می‌شود، که بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتند و تحمل پذیرش آن مسئولیت را نداشتند. به هر حال از مجموعه سخنان اساسی و مورد اتفاق همه مذاهب و مکاتب مهم علمی و فلسفی اجتماعی به ویژه از نظر اسلام این تعریف بلند را استنباط می‌توان کرد:

انسان موجودی است که جوهری ویژه خویش دارد و آفریده یا پدیده‌ای است استثنائی و شریف که چون دارای (اراده) است به عنوان یک علت مستقل در طبیعت دخیل است، و قدرت انتخاب دارد و در تکوین سرنوشت خویش در قبال سرنوشت طبیعی اش دست دارد این قدرت برای او تعهد یا مسئولیت می‌آورد و این معنی ندارد مگر آنکه در قبال یک نظام (ارزشی) مطرح شود.

و در همین حال انسان موجودی آرمان خواه است و میکوشد تا واقعیت را در جهت حقیقت، یا آنچه هست را به سوی آنچه باید باشد هم در طبیعت و هم در جامعه و هم در خویش تغییر دهد. و این تغییر در او حرکت به سوی کمال را تأمین کند و نیز موجودی است که با کار خویش به صورت یک قدرت ضد طبیعت جلوه می‌کند چه با این وسیله هم طبیعت جهان و هم طبیعت خویش را باز می‌آفریند و چون قدرت آفرینندگی دارد با خلق، هم طبیعت را توسعه وجودی می‌دهد و هم خویش را و بدینگونه با خلق زیبایی، هنر و ادبیات، به جهان مادی، آنچه را ندارد می‌بخشد و هم با خلق صنعت به خویش قدرت‌هایی را ارزانی می‌کند که طبیعت به وی نداده است.

و در همین حال موجودی است که می‌اندیشد و با این استعداد ماورائی هم بر جهان آگاهی می‌یابد و هم بر وجود و بر طبیعت انسانی خویش در جهان و جامعه و زمان و از این طریق دامنه وجودیش را به فراسوی حصارها و سطوح وجودی میکشاند و دامنه اندیشه اش در عمق از سطح پدیده‌های حسی فرورنر می‌رود و در ارتفاع از بام تنگ جهان مادی فراتر عروج می‌کند، و آنجا که محیط برایش پایان می‌گیرد و ادامه می‌یابد و این (تصعید وجودی) در اولابتناهی است و بالاخره انسان یک جوهره قدسی دارد که از آن مقدساتی متراوش است که پوشش آنها عالیترین تجلیات خارق العاده و ماوراء منطقی وجودی است، و مجموعاً " ارزشهای انسانی را تشکیل می‌دهد ارزشهایی که عشق‌ها، پرستشها، و ایثارهایی را در تاریخ این نوع پدید آورده است که تمامی سرمایه معنوی و فاخر انسانیت را می‌سازد و آنها مفاهیمی مقدساند که هر چه مصادیق متغیر دارند ولی جاوید و مطلق‌اند و تنها با دیگر شدن نوع انسان یا نابودی آن تغییر می‌کنند، آنچه چنین قضاوتی و انگیزه‌ای را در انسان پدید می‌آورد بعد ماورائی وجود آدمی است. که ماتریالیسم و ماتریالیسم دیالکتیک با انکار آن انسان را نفی کرده است و با اقرار به آن خود را !!